



## نوروز خونین !

نوروز باز آمده و دل من

بی قراری می کند

به یاد باغ گلش و شهر خونینم

واژه پرانی می کند

دیوانه وار

به دنبال واژه ها؛

با نام آن شهر سرخ

در ایام نوجوانی

یاد جوانی می کند

خلاق! همچون شاعر

در قالب متنی ساده؛

یاد هزاران

غلبنده در خون می کند

یاد یاران و آب سیروان،

با تصور !

آن دشت پر از وحشت و خطا،

از شوان و گردانش !

با دلی پر از غم و چشمانی

اشکبار یاد می کند .

هدف اینجا شعر پر معنا یا ساده نیست

تصور کن دل گرفته مرا؛

که از شهر خونبار سنندج

"سنه سور"

کوچه به کوچه،

با واژه های رنگین؛

چرا با غرور یاد می کند

گرچه قلم ضعیف و واژه ها پر رنگ نیست

اما دل!

همچون پروانه؛

از آن شهر بی خدا و بی ریا،

با آن چشمه های پر از عشق و؛ با صفا

از هزاران جوان جسور غلتیده در خون خود

شیدا به دور شمع یاد می کند

در این خاک رنگین شده از خون!

تو بگو!

این شاخه گل را؛

بر کدامین گور جانباخته باید گذاشت؟

تو بگو!

با چشمان تر؛

کدام ستاره سرخ را

در دل بایدزنده نگاه داشت .

با کدامین احساس؟

قلم را به رقص واژه باید برد

وقتی بیش از ده ها هزار جانباخته

در صدها گور جمعی بی نام و نشان

گم شده باشد.

اینک تو بشنو از من !

که به دور از این آتش نشسته ای

"شعله ها باید شد و سوخت

از سوختنی هاست که بر می خیزد نور "

شمی صلواتی